

خبرنامه کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران

تظاهرات و درگیری در قزوين

مخالفت مجلس شورای اسلامی با تبدیل شدن شهرستان قزوين به استان، موجب برخاستن موج شدیدی از اعتراض و ناراضی‌تبی در میان مردم قزوين گردید. در روزهای ۱۲ و ۱۳ مرداد/۳ و ۴ اوت مردم به خیابانها ریختند و تظاهرات گسترده‌ای شهر را در بر گرفت و درگیری بین مردم و نیروهای انتظامی آغاز شد. بسیاری از ساختمانهای دولتی به آتش کشیده شد. دولت شهر را محاصره کرد، راههای ورود و خروج شهر را بستند، و نیروهای انتظامی و بسیجی را از نقاط دیگر به قزوين فرستادند. اما تظاهرات و درگیری در روزهای بعد هم ادامه یافت. خبرگزاریها و شاهدان عینی، کشته شدگان این درگیریها را چهار تن و زخمیها را قریب صد تن گزارش کرده‌اند، به علاوه صدها دستگیری. وزیر کشور برای آرام کردن مردم گفته است قزوين را از استان زنجان جدا کرده و به استان تهران منضم می‌کند ولی این پیشنهاد نیز خشم مردم را فرو نماند. در حال حاضر شهر قزوين در تقریباً در حالت حکومت نظامی است و هنوز آرام نشده است. (لوموند، لیبرامیون، ۵، ۶، ۷ و ۸ اوت ۹۴)

دخالت جمهوری اسلامی در انفجارهای آرژانتین و لندن

روز دوشنبه ۲۷ تیر/۱۸ ژوئیه ساختمان هفت طبقه «مرکز همیاری یهودیان» در بوئنوس آیرس پایتخت آرژانتین بر اثر انفجار بمب پر قدرتی ویران شد و بنا به گزارشها ۹۷ کشته و بیش از ۱۰۰ زخمی برجای گذاشت. این انفجار موجی از انزجار در جهان برانگیخت و همه رسانه‌های عمومی را متوجه جمهوری اسلامی به مثابه مهمترین و معروفترین حامی تروریسم بین‌المللی کرد. به دنبال این انفجار روز پنجشنبه ۲۱ ژوئیه/۳۰ تیر صد و پنجاه هزار نفر در خیابانهای بوئنوس آیرس به تظاهرات پرداختند و رئیس جمهور این کشور سه روز عزای ملی اعلام کرد. وزارت خارجه آرژانتین سفیر خود را از تهران فراخواند و دولت این کشور خواستار تشکیل اجلاس شورای امنیت برای بررسی این عمل تروریستی شد. نخست وزیر اسرائیل در نخستین واکنش مسئولیت انفجار را متوجه جمهوری اسلامی کرد.

جمهوری اسلامی و حزب‌الله لبنان دخالت خود را در این بمب‌گذاری تکذیب کردند اما علیرغم این، کارشناسان اطلاعاتی، با توجه به نوع مواد منفجره به کار رفته، آنرا کار یک گروه تروریستی طرفدار ایران ارزیابی می‌کنند.

از طرف دیگر، یک گروه اسلامی به نام انصارالله، وابسته به حزب‌الله لبنان، طی اطلاعیه‌ای بطور تلویحی مسئولیت این انفجار را به عهده گرفت. به موجب اطلاعات به دست آمده این بمب‌گذاری یک عملیات انتحاری بوده و حدود ۱۰۰ کیلو مواد منفجره برای آن به کار رفته است.

بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه (۲۷ ژوئیه) تا کنون عده‌ای در رابطه با این انفجار بازداشت شده‌اند، از جمله سه مرد و یک زن ایرانی. یکی از متهمین یک نظامی ایرانی است که سالها در این شهر اقامت داشته است.

آرژانتین و اسرائیل در ادامه تحقیقات در مورد این حادثه همچنان چشم به تهران دارند. قاضی فدرال آرژانتینی مسئول این پرونده برای دیدار و بازپرسی از منوچهر معتمد دیپلمات سابق جمهوری اسلامی ایران، به ونزوئلا رفت. و او اطلاعات مفیدی در مورد این انفجار و انفجارهای لندن و نیز انفجار سال ۹۲ سفارت اسرائیل در بوئنوس آیرس در اختیار این قاضی گذاشت.

طبق آخرین خبر از جانب خبرگزاریها، ۹ اوت، دولت آرژانتین رسماً اعلام کرد که سفارت ایران در این بیبگذاری شرکت داشته است. **در لندن**

روز سه شنبه ۲۶ ژوئیه/۴ مرداد بمبی نزدیک سفارت اسرائیل در لندن منفجر شد و ۱۴ نفر زخمی و خسارهای زیادی برجای گذاشت. این بمب در داخل اتوبیلی کار گذاشته شده و

خانمی چند ساعت قبل آنرا در کنار سفارت پارک کرده بود.

سیزده ساعت بعد، حوالی نیمه شب، در شمال لندن، بمب دیگری در محوطه بیرونی ساختمانی متعلق به یک سازمان یهودی منفجر شد و پنج نفر را زخمی کرد. این بمب نیز در اتوبیلی کار گذاشته شده بود.

به نظر کارشناسان این انفجارها در ادامه انفجار آرژانتین و انفجار هوایمی پانامایی حامل ۱۲ بازرگان یهودی (۱۹ ژوئیه/۲۸ تیر) می‌باشد. جان میجر نخست وزیر بریتانیا پس از این انفجارها به شدت به جمهوری اسلامی حمله کرد و آن را مباشر و ترغیب‌کننده عملیات تروریستی خواند. وارن کریستوفر وزیر خارجه آمریکا هم بار دیگر از هم‌پیمانان اروپایی آمریکا خواست که حکومت تهران را از لحاظ اقتصادی منزوی کنند و اضافه کرد گروههایی مانند حزب‌الله که آشوبگری می‌کنند و خون می‌ریزند باید شکست بخورند و جمهوری اسلامی حامی و فرمانده حزب‌الله باید منزوی شود. سفیر اسرائیل در سازمان ملل نیز گفت: تحقیقات به عمل آمده به دخالت جمهوری اسلامی در این انفجارها دلالت می‌کند. (لوموند - کیهان لندن - ایران زمین)

آتش سوزی در زندان اوین

عصر روز جمعه ۲۴ تیرماه بخشهایی از زندان اوین دستخوش یک آتش‌سوزی گسترده شد. همزمان با این آتش‌سوزی صدای چند انفجار بزرگ نیز مناطق اطراف اوین را لرزاند. بنا به گزارش خبرگزاری رویتر مسئولان زندان اوین علت آتش‌سوزی را اتصال سیمهای برق ذکر کرده‌اند. با اینهمه از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی سوابق متعددی در کشتار جمعی زندانیان سیاسی دارد خبر آتش‌سوزی و انفجار موجی از نگرانی و اضطراب در میان مردم و خانواده‌ها و آشنایان زندانیان برانگیخت.

ترور در بغداد

روز پنجشنبه ۱۳ مرداد/۴ اوت غفور حمزه‌ای عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران و مسئول این حزب در عراق، جلور خانه‌اش در بغداد بوسیله سلسل به قتل رسید. دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران در اطلاعیه خود به این مناسبت، «از جامعه جهانی می‌خواهد که بیش از این در برابر ترورها و آدمکشیهای جمهوری اسلامی سکوت اختیار نکنند...»

«در ایران کودکان را هم شکنجه می‌کنند»
صفحه ۳

« در ایران کودکان را هم شکنجه می کنند »

هلموت زیمکوس مهندس آلمانی که پنج و سال و نیم در زندانهای جمهوری اسلامی در بند بود، اخیراً با وساطت دولت آلمان آزاد شد و به آلمان مراجعت کرد. او در مصاحبه‌ای با مجله آلمانی فوکوس، شماره ۲۸، یازده ژوئیه ۹۴ در باره شرایط زندانیان در ایران و اعمال شکنجه در مورد آنها و حتی کودکان سخن گفت و خواستار یک دادگاه بین المللی برای محاکمه دولت ایران شد.

شاهدات تکان دهنده این آلمانی انکاس و سیمی پیدا کرده است:
- آقای زیمکوس چگونه از آزادی سریع خود با اطلاع شدید؟

زیمکوس - روزی که سفیر آلمان در تهران در زندان به ملاقاتم آمد به من گفت که به زودی آزاد خواهم شد.

- آیا زمان آزادی شما را نیز تصریح کرد؟
زیمکوس - او بطور غیرمستقیم اشاره کرد که بازیهای تنهائی جام جهانی فوتبال را در آلمان خواهم دید. سه روز بعد، اول ژوئیه (۱۰ تیر) ساعت ده شب آزاد شدم.

- وقتی که هواپیما به مقصد فرانکفورت پرواز می کرد، به چه فکر می کردید؟
زیمکوس - به هیچ چیز.

- یعنی هیچ احساسی پس از پنج سال و نیم زندان نداشتید؟

زیمکوس - می دانستم که دوره جدیدی از زندگی را آغاز کرده‌ام. اگر بخوام به گذشته و بلاهایی که به سرم آمده فکر کنم، از نظر روحی از بین خواهم رفت.

- چگونه زندان خوفناک اوین را ترک کردید؟
زیمکوس - وسایلم را جمع کردم و از رئیس زندان خداحافظی کردم.

- پس شما در آنجا راحت بودید؟
زیمکوس - بله، می توان روزهای آخر را اینطور تصور کرد. سفیر آلمان سفارشات لازم را در مورد من کرده بود، بطوری که می توانستم هر از گاهی برای شنا به استخر زندان بروم.
- آیا می توان گفت که شما در یک آسایشگاه بوده‌اید؟

زیمکوس - البته دوره‌ای که من در زندان به سر بردم، طور دیگری بود.

- یعنی چطور بود؟
زیمکوس - جهنم بود. ورود من به زندان چنان وحشتناک بود که به سختی می توانم آن را توصیف کنم.

- شما را متهم به جاسوسی برای عراق کرده بودند، آیا سند و مدرکی هم وجود داشت؟

زیمکوس - من مورد سوءظن آنها بودم. ولی هیچگونه سند و مدرکی علیه من وجود نداشت. و من این موضوع را خیلی سریع فهمیدم.

- قدری بیشتر توضیح بدهید.
زیمکوس - در بازجوییها سندی علیه من در دست نداشتند و فقط مرا کتک می زدند، آنچه بود کتک بود و کتک و کتک.

- آیا دست و پای شما را می بستند؟
زیمکوس - خیر، مرا بر روی صندلی می نشاندند و چشمانم را می بستند و شروع می کردند به کتک زدن. در این حالت هرگز نمی دانید که ضربه بمدی را چه موقع دریافت می کنید. کسی که مأمور کتک زدن من بود،

چنان ضربه محکمی به صورتم کوفت که احساس کردم سرم مثل یک بادکنک پف کرده است.
- در بازجوییها شما را به چه جرمی متهم می کردند؟

زیمکوس - به هیچ چیز. فقط از من می پرسیدند: در کشور ما چه می کردی. و وقتی جواب می دادم که من فقط ماشینهای صنعتی را مونتاژ می کنم، یا مشت و لگد به جانم می افتادند و در اثر همین شکنجه‌ها بود که دندانهایم را از دست دادم.

- این بازجوییها تا کی ادامه داشت؟
زیمکوس - آنها ۴ هفته تمام در گرسنگی نگه‌م داشتند و هر روز نیز کتک می زدند.

- شکنجه‌گر شما که بود؟
زیمکوس - او را تنها یکبار دیدم. مردی نسبتاً کوچک و لاغراندام که به خاطر سرسختیهای من دچار زخم معده شد.

- حتماً بعد از این دوره دادگاه شما آغاز شد؟
زیمکوس - آیا شما دادگاههای ایران را می شناسید؟ آنها ابتدا فقط شکنجه می کنند.

- لطفاً قدری در باره زندان اوین توضیح بدهید.

زیمکوس - وقتی وارد بند ۲۰۹ زندان اوین شدم، اولین چیزی که نظرم را جلب کرد، لخته‌های خون بر روی زمین بود. در مقابل من پیرمردی هفتادساله را طوری شکنجه کرده بودند که سر تا پای غرق در خون بود. و وقتی که من وارد آنجا شدم آخوندی در آنجا بود که مقدمات شکنجه مرا فراهم کرده بود.

- آیا آخوند مزبور این صحنه‌ها را تماشا می کرد؟

زیمکوس - بله. بعد سرا روی تخت خوابانند و دست و پایم را به آن بستند و یک نفر با کابل مسی ضخیم محکم به کف پاهایم کوفت. با اولین ضربه کابل کف پاهایم ترکید. فشار درد طوری بود که احساس می کردم صدهزار ولت برق به بدنم وارد شده است. و آنها همچنان به شلاق زدن ادامه می دادند.

- آیا در حین شکنجه چیزی هم می گفتند؟
زیمکوس - بله، در میان آنها یکی بود که مرتب می گفت که ما می توانیم به دارت بیاوزیم، زنده به گور و تکه‌تکه‌ات کنیم، چرا که تو دشمن جمهوری اسلامی هستی.

- تا چه مدت توانستید شکنجه‌ها را تحمل کنید؟

زیمکوس - در این اتاق کسی نمی تواند در برابر شکنجه‌ها دوام بیاورد. در ادامه شکنجه‌ها، مرا بر روی شکم خوابانند و بعد یکی از آنها گفت اول کلیه‌هایت را از بین می بریم، بعد یک گلوله به گلویت و گلوله‌ای دیگر به شانه‌ات شلیک خواهیم کرد تا ذره ذره، در اثر خونریزی جان بکنی. در این موقع بود که من ورقه‌ای را امضاء کردم. فقط می خواستم که آنها دست از شکنجه‌ام بردارند. این شکنجه‌ها چهار هفته متوالی ادامه داشت.

- وضعیت زندانیان ایرانی چگونه بود؟
زیمکوس - شکنجه زندانیان ایرانی بدتر از من بود. بخصوص کسانی که متهم به جاسوسی برای عراق شده بودند.

- آیا می خواهید در این باره توضیح بیشتری بدهید؟
زیمکوس - سفیر آلمان از من خواست که در مورد این فجایع و شکنجه‌هایی که شده‌ام، صحبتی نکنم.

- آیا می خواهید در باره مسایل دیگری صحبت کنید؟

زیمکوس - خیر، ترجیح می دهم که در باره این آدمکشان صحبت کنم که به نام خدا در آن کشور، انسانها را به دحشی‌ترین شکل شکنجه می کنند و آزار می دهند. من فریاد مردان و زنانی را که ساعتها شکنجه می شدند، می شنیدم. و بعد وضعیت کودکان...
- منظورتان از وضعیت کودکان چیست؟

زیمکوس - در شکنجه‌گاهها کودکان هم بودند. این فرسایه‌ها به یک دختر ۹ ساله در مقابل چشمهای والدینش تجاوز کردند تا از پدر او اعتراف بگیرند. پدر این دختر متهم به جاسوسی برای عراق بود.

- آیا شما مطمئن هستید که در آنجا کودکان را برای گرفتن اعتراف از والدینشان، شکنجه می کنند؟

زیمکوس - من شاهد این قضایا بودم. دولت ایران باید در یک دادگاه بین‌المللی محاکمه شود. شکنجه این دختر خردسال نمونه منحصر به فرد نبوده است. یکبار هم پسر بچهای را در مقابل والدینش شکنجه می کردند. و شما نمی توانید فریادهای یک کودک را در هنگام شکنجه شدن، تصور کنید.

- واکنش دستگاه قضایی ایران در مورد این شکنجه‌ها چه بود؟

زیمکوس - من یکبار به قاضی خودم گفتم که شکنجه شده‌ام و او در پاسخ تنها خندید و گفت که در مقابل شکنجه‌ها خوب دوام آورده‌ام و توانستم زنده بمانم.

- آیا شما را به مرگ محکوم کرده بودند؟
زیمکوس - بله. حکم اعدام در پانزده مارس ۱۹۹۲ صادر شد.

- پس شما شانس دیگری نداشتید؟
زیمکوس - خیر. با اینحال من مطمئن بودم که اعدام نخواهم شد.

- چرا؟
زیمکوس - برای اینکه می دانستم دولت ایران بر سر من وارد معامله خواهد شد و یکبار هم در زندان به من گفتند که اگر آن دو لبنانی آزاد شوند، من هم آزاد خواهم شد.

- منظورشان برادران «حمادی» بود؟
زیمکوس - بله، اسم آنها را بردند.
- وضع سلول زندانیان چگونه بود؟

زیمکوس - در اتاقی به مساحت ۳۵ متر مربع ۱۸ نفر را زندانی کرده بودند و این مقدار جا برای این تعداد بسیار تنگ است.

- فرزندان شما می خواستند که برای ملاقاتان به زندان بیایند و شما قبول نکردید، چرا؟
زیمکوس - نمی خواستم کسی به ملاقات من به آنجا بیاید. من می دانستم که از زندان اوین زنده خارج خواهم شد، مشروط بر اینکه از لحاظ روحی و روانی سالم بمانم.

تروویسم - ماشین مرگ تهران

این عنوان گزارشی است که اخیراً گروه پارلمانی حقوق بشر انگلستان منتشر کرده است. این گزارش پس از برشمردن موارد قتل در میان شخصیتهای مخالف دولت ایران که از سوی مأموران سرویسهای امنیتی جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور به اجرا گذاشته شده است، می نویسد:

استفاده از تروویسم به عنوان اهرم فشار سیاست خارجی دولت ایران، طی پانزده سال اخیر به فعالیت حرفه‌ای سازمانیافته‌ای تبدیل شده است. (الوطن، ۱۹ ژوئیه ۹۴)

در ماههای گذشته، استفاده از آنتنهای ماهواره‌ای، ممنوعیت و حرام یا حلال بودن آن همچنان و بطور مداوم مورد بحث محافل پارلمانی، مقامات دولتی، کارشناسان و جراید جمهوری اسلامی بوده است (خبرنامه، شماره‌های ۶۰۵). در تمام این بحثها یک سوال محوری مطرح است: چگونه می‌توان کانالهای تلویزیونی غرب، این وسیله «تهاجم فرهنگی» را کور کرد؟ یا فتوا، ارشاد، تهدید یا جمع‌آوری آنتنها از پشت باسما. اما چه می‌توان کرد که در عرض چند سال قطر آنتنهای ماهواره‌ای از ۱۰ متر به ۱۳ سانتیمتر رسیده است و فردا ممکن است ماهواره میانجی همه را از داشتن آنتن نیز بی‌نیاز کند. بنا به گزارش مجله اکسپرس روزی ۴۰۰ یا ۵۰۰ آنتن بر باسماهای تهران نصب می‌گردد. تجربه ده ساله مبارزه با ویدئو گویای پیچیدگی این مشکل دولتمردان جمهوری اسلامی است. طبق آخرین برآوردهای مرکز تحقیقات و مطالعات سینمایی و سمعی و بصری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۴۹٪ از ساکنان تهران در سال ۷۲ دارای ویدئو بوده‌اند.

لطف‌الله زارعی قنوتی نماینده مجلس شورای اسلامی طی گفتگویی اعلام کرد «استفاده از آنتنهای ماهواره‌ای برای عموم افراد جامعه ممنوع می‌شود، کلیه آنتنهای موجود جمع‌آوری خواهد شد و برای متخلفان مجازاتهایی نظیر جریم نقدی و زندان پیش‌بینی شده است» وی اضافه می‌کند «استفاده از آنتنهای ماهواره‌ای برای دستگاههای دولتی هم ممنوع می‌شود مگر در مواردی که ضرورت داشته باشد و باید با اجازه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باشد». همو اضافه کرد: «بسیاری از نمایندگان و کارشناسان معتقدند که برخورد با ماهواره باید به صورت فرهنگی باشد».

در ماه گذشته نیروهای انتظامی اقدام به جمع‌آوری آنتنهای ماهواره‌ای در مجتمع مسکونی شهرک قدس کردند و بنا به گزارش خیرگزاری فرانسه در ۵ ژوئیه، نیروهای انتظامی سه کارگاه ساخت آنتنهای بشقابی را در شمال غرب ایران کشف و ۱۸ تن را دستگیر کردند. افراد دستگیر شده متهم به ساخت و پخش پنجاه هزار آنتن ماهواره‌ای می‌باشند. (ایران تایمز - کیهان لندن - ایران زمین)

در ماه اردیبهشت دو فتوای خامنه‌ای و اراکی که هریک نقیض دیگری بود به این بحث دامن زد. نخست، آیت‌الله اراکی در پاسخ یک استفتاء، فتوا داد که: «نصب آنتن ماهواره (که راه نفوذ فرهنگ مبتذل بیگانه را در جامعه اسلامی هموار می‌کند و سبب سرایت امراض خانمانسوز غرب به مسلمانان می‌گردد) حرام است» (رومالت، ۱۸ اردیبهشت ۷۳). چند روز بعد متن یک استفتاء دیگر و فتوای خامنه‌ای در پاسخ آن منتشر شد. در این استفتاء، بخشی از کارمندان «متمهد» صدا و سیما، دفتر خیر و واحد مرکزی خیر جمهوری اسلامی و کارکنان امور بین‌المللی ماهواره از خامنه‌ای خواست‌اند که نظر به فتوای اراکی و «عطف به وابستگی صدا و سیما جمهوری اسلامی در استفاده از عامل ماهواره و برنامه‌های خارجی به منظور کسب خیر و تهیه گزارش... و جلوگیری از تخریب سیستمهای ماهواره‌ای این مرکز توسط عناصر فشار...» نظر قطعی خود را در این زمین اعلام

کند. و خامنه‌ای پاسخ داد که: «اگر استفاده از ماهواره و دیدن برنامه خارجی موجب فساد باشد جایز نیست و اگر غیر از آن باشد اشکالی ندارد». البته این فتوا بعداً از طرف دفتر خامنه‌ای تکذیب شد. ولی روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت، ۱۹-۶ ژوئن ۷۴/۲۶-۲۹ خرداد، اصل این هر دو فتوا و پرسش و پاسخ را چاپ کرد.

بقیه جمهوری اسلامی پر کرمی...

- علیان گفته که اتریس هم آنشب آنجا بوده و بعد شما با اتریس رفتید بیرون، چطور یادتان نمی‌آید؟

- من نمی‌دانم علیان چه گفته، ولی من یادم نمی‌آید اتریس آنجا بوده باشد.

- شما خیلی چیزها را با جزئیات به یاد دارید ولی این موضوع مهم را به یاد نمی‌آورید؟

- خوب یادم نمی‌آید، دروغ بگویم که یادم می‌آید؟

- آیا می‌دانید که حرفهای شما چه نتیجه‌ای برای رایبل دارد؟

- اگر شما ما را به عنوان شاهد بازجویی می‌کردید، ما مجبور به دروغ گفتن نمی‌شدیم! (حسام شهپرور تحت عنوان شرکت در قتل بازجویی شده است و نه صرفاً به عنوان شاهد).

- ولی اینها جواب من نشد.

- من می‌دانم که رایبل هم متهم به قتل است. فقط می‌دانم که او در آن زمان در رستوران نزد ما بوده است.

- اینها که شما می‌گوئید یک شهادت درجه یک است به نفع رایبل. چرا موضوع به این سهمی را به وکلای رایبل نگفتید؟

- من حوصله نداشتم پیش وکلا بروم، فکر کردم در دادگاه می‌گویم.

دادستان: آیا شما حرفه‌ایان را با علیان هماهنگ نکرده‌اید؟

شاهد ابتدا می‌گوید منظور دادستان را نفهمیده است و بعد می‌گوید «ما با هم صحبتی نکرده‌ایم».

دادستان: ولی حرفهای شما دوتفر بطور عجیبی با هم یکی است!

شاهد فریاد می‌زند که شما چی می‌خواهید من بگویم، بگوئید من هم همان را می‌گویم.

دادستان: چرا فکر می‌کردید که به شرکت در قتل متهم هستید؟

- شما مرتب می‌گفتید که من پاسپورتها را برای اینها تهیه کرده‌ام...

دادستان: ولی در دعوت شما برای بازجویی ذکر شده که به جرم جلوگیری از شناخته شدن مجرم اصلی احضار شده‌اید نه شرکت در قتل.

- بله. ولی این را بعداً به من گفتید.

- گفتید که شما آدم را مجبور به دروغ گفتن می‌کنید، منظورتان چیست؟

شاهد می‌پرسد آیا مجبور هستم به این سوال پاسخ بدهم و وقتی دادستان می‌گوید بله. پاسخ می‌دهد که دادستان با کارهایش مرا مجبور کرده است.

- ولی حکم توقیف شما را به جرم جلوگیری از شناخته شدن مجرم، یک قاضی صادر کرده و نه دادستان.

- خیلی متشکرم که این‌را برایم روشن کردید. شهادت حسام شهپرور همچنان با گفته‌های متناقض و دروغ او - که خودش هم گاه اعتراف می‌کند دروغ است - پایان می‌یابد. در پایان وکیل رایبل می‌گوید که شاهد باید قسم بخورد. رئیس دادگاه بعد از مشورت با دادگاه، می‌گوید

شاهد نمی‌تواند قسم بخورد زیرا سوگند شاهد وقتی صورت می‌گیرد که شاهد مظنون به شرکت در قتل نباشد در حالیکه از نظر دادگاه حسام شهپرور مظنون به شرکت در ترور میکونوس است بخصوص که شاهد در بسیاری موارد از پاسخ دادن خودداری کرده است. حسام شهپرور در پایان می‌گوید من از دست شما شکایت می‌کنم، من ادعای خسارت خواهم کرد.

در جلسات ۱۶ و ۱۷ تیر/۷ و ۸ ژوئیه یک پزشک قانونی، یک اسلحه‌شناس، یک افسر پلیس که در شب واقعه به محل قتل رفته بوده است و یک مأمور ردیابی پلیس در دادگاه حاضر شدند و در مورد مشاهدات خود در زمینه‌های مربوطه از جمله تعداد تیرهایی که به بدن مقتولین اصابت کرده و اشیاء ضبط شده در اتومبیل ب. ام. و. پیدا شده، توضیحاتی دادند.

در این دو جلسه تقاضای وکلای عیاد و اتریس که خواسته بودند موکلانشان که بیگناه هستند، آزاد شوند و پرونده‌شان بطور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد، مطرح شد. در جلسه دوم، تقاضای وکیل اتریس از طرف دادگاه رد شد. استدلال رئیس دادگاه این بود که: به موجب شواهد، اتریس قبل از انجام ترور از این نقشه با خبر بوده و در صدد تهیه پاسپورت برای عاملین ترور بوده است. بنابراین آزادی و جدا کردن پرونده‌اش از دیگران ممکن نیست.

در جلسه بعد، پانزدهم ژوئیه/۲۵ تیر دو شاهد از کارمندان مسئول ردیابی و شناسایی قاتلان در دادگاه حاضر شدند و در مورد شناسایی آثار گلوله بر روی اجساد، لباسهای مقتولان و اشیاء به دست آمده در محل قتل و نیز آثار انگشت بر روی سلاحها توضیح دادند و مسئول مربوطه اثر انگشت رایبل را روی اسلحه و انگشت امین را روی ساک ورزشی محتوی مسلسل تأیید کرد. این شهادتها با توضیحات تکنیکی و طرز کار هریک از آنها در مورد شناسایی قاتلان همراه بود.

در این جلسه پاسخ دادگاه به تقاضای وکیل عیاد برای آزادی او و جدا کردن پرونده‌اش مطرح شد. دادگاه با استناد به اینکه: عیاد می‌توانسته است از قبل در جریان توطئه بوده باشد، زیرا که آمدن دکتر شرفکنندی به برلین برای شرکت در کنگره سوسیالیستها مشخص بوده است، رابطه او با نوری مشخص بوده است و رستوران میکونوس به عنوان محل رفت و آمد مخالفان دولت ایران نیز شناخته شده بوده است و همه این خبرها و نشست آن شب نیز می‌توانسته است به بیرون درز کرده باشد، و بنابراین شرکتش در این قتل مسلم است نمی‌تواند با آزادی او موافقت کند و یا پرونده‌اش را از دیگر متهمان جدا کند.

جلسات دادگاه در تابستان تشکیل نمی‌شود. بعد از پایان تعطیلات، و تشکیل مجدد دادگاه، گزارشات آن درخبرنامه درج خواهد شد.

نشانی کمیته:
Comité iranien contre la répression et le terrorisme d'État (C. I. C. R. E. T. E.)
42, rue MONGE
75005 PARIS - FRANCE
FAX 43 44 14 52

دادگاه می‌کونوس که در برلین جریان دارد در ادامه کار خود، در جلسه ۱۶ ژوئن/۲۶ خرداد حسام شهروز را به دادگاه احضار کرد. او در تاریخ چهارم اکتبر ۹۲ به اتهام شرکت در ترور صادق شرفکنندی و یارانش در ۱۷ سپتامبر ۹۲ در رستوران می‌کونوس، دستگیر شد و چند روز در زندان ماند و بعد آزاد شد. او گفت که فقط در روز دستگیری از جریان می‌کونوس با خبر شده است. اتهام او ممانعت از شناخته شدن متهم اصلی و تهیه پاسپورت‌های جعلی برای متهمین است که آنرا رد می‌کند. شاهد در مقابل استوالم‌های رئیس دادگاه در مورد اینکه شب واقعه، ۱۷ سپتامبر ۹۲ در کجا بوده است با دقت زیاد ساعت‌های دقیق رفتن به باشگاه ورزشی، همراه محمود علیان که در اول خرداد به دادگاه احضار شده بود، رفتن به رستوران علیان و خروج از آنرا همراه رایل، درست به همانگونه که علیان بیان کرده بود، تکرار کرد.

بالاخره رئیس دادگاه می‌پرسد: چرا ساعتها اینقدر برایتان مهم بوده است؟

فکر کردم دانستن اینها برای دادگاه مهم است.

از کجا می‌دانید که ساعتها برای دادگاه مهم است؟ آیا با کسی در این مورد حرف زده‌اید؟

رئیس دادگاه در مقابل انکار شاهد، اینبار با صراحت می‌پرسد آیا بعد از شهادت علیان در این مورد با او حرف زده‌اید؟ او را کی دیده‌اید؟

علیان بعد از شهادتش در دادگاه پیش من آمد و از من پرسید آیا اتریس هم آتشب در رستوران بوده یا نه. من گفتم یاد نمی‌آید او را در آنجا دیده باشم، ولی او گفت مثل اینکه اتریس هم آنجا بوده، گفت که شاید هم اشتباه می‌کند.

شاهد گفت وقتی او و علیان وارد رستوران علیان شده‌اند رایل آنجا بوده، و غذا را یکبار برایش عرض کرده‌اند و و... .

و اینها تمام حرفهای علیان است. رئیس دادگاه می‌گوید چطور شما این جزئیات را بعد از دو سال به خاطر دارید، آیا در این مدت این حرفها را برای کس دیگری هم تعریف کرده‌اید؟

نه. برای اینکه خودم را در امنیت حس نمی‌کردم ولی امروز در حضور قضات احساس امنیت می‌کنم.

چرا در روز دستگیری و بازجویی این حرفها را نگفتید، اینها که به نفع متهمین است. می‌توانستید با علیان به اداره پلیس بروید و این جزئیات را تعریف کنید و به داد متهمین برسید.

من این حرفها را نگفتم زیرا پلیس آنروز مطمئن بود که اینها قاتل هستند، من چه می‌توانستم بگویم. بازجو مرا به وحشت انداخته بود. برای همین هم گفتم که اینها را نمی‌شناسم. اگر می‌گفتم می‌شناسشان مرا به زندان می‌انداختند.

در مقابل سوال رئیس دادگاه در مورد

شناسایی متهمین، شاهد گفت که به جز دارایی بقیه را می‌شناسد. شاهد اظهار کرد که از فعالیت‌های متهمین و رابطه‌شان با جریان امل و حزب‌الله هیچ اطلاعی ندارد چون خودش به سبایل سیاسی وارد نیست.

در اینجا دادستان دوباره راجع به اینکه او روز هفدهم سپتامبر - روز ترور- چه می‌کرده سوال کرد و شاهد با عصبانیت و داد و فریاد گفت:

من جواب این سوال دادستان را که مثل نازیها در مقابل اسلام است نمی‌دهم، دادستان زندگی مرا تباه کرده، ... هر اتفاقی بیفتد دادستان مسئول است.

او به نوعی داستان را مورد تهدید قرار داد و دادستان از رئیس دادگاه خواست که این مطالب حتما در صورت جلسه دادگاه ذکر شود.

دادستان در مقابل انکار او در مورد شناسایی علی صبرا و رایل، عکسی را نشان داد که شاهد را همراه با امین، رایل، علی صبرا و دو نفر دیگر در کنار دیوار برلین نشان می‌دهد. دادستان می‌گوید شما گفته‌اید این آقایان را در اواخر سال ۹۱ شناخته‌اید در حالیکه دیوار برلین در فوریه ۹۰ خراب شده است؟

خوب، من تاریخ آشنایی‌مان را اشتباه کرده بودم...

دادستان: به گفته شما، وقتی به رستوران علیان رسیدید رایل هم آنجا بود، او به شما گفت که چه مدت منتظر شما بوده است؟

او گفت که حدود یک ساعت تا یک ساعت و نیم منتظر ما بوده است.

بقیه در صفحه ۳

روایت یک دستگیری

از بازداشت و توقیف خودسرانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و نیاز کرمانی حدود شش ماه می‌گذرد. با گذشت زمان اعتراض مجامع بین‌المللی و محافل ایرانی فرو ننشسته است و از هر سوی جهان آزادی این دو نویسنده و شاعر خواسته می‌شود جمهوری اسلامی که نخست‌نامه‌ای از سعیدی سیرجانی به «بازجوی عزیز»ش انتشار داد (خبرنامه شماره ۷)، اکنون «مظفرانه» نامه‌هایی از همان قماش را خطاب به گردانندگان کیهان و اطلاعات منتشر می‌کند و از سعیدی به عنوان «نویسنده‌ای بزرگ» یاد می‌کند بی‌آنکه معلوم بدارد علت جلوگیری از تجدید طبع آثار این «نویسنده بزرگ» چه بوده است. در مصاحبه زیر با رادیو پژواک در سوئد، خانم سعیدی سیرجانی در مورد دستگیری همسر خود حرف می‌زند. این مصاحبه روز ۲۲ مارس ۹۴/۲ فروردین ۷۳ بخشنده شده است.

ایشون، دوشنبه بیست و سوم اسفندماه از منزل خارج می‌شن، حدود ساعت ۹ صبح؛ برای انجام دادن کاری. و قرار بر این بوده که برای نهار مراجعت بکنه؛ حالا شاید یک ساعت زودتر، یک ساعت دیرتر. و مراجعه نمی‌کنن منزل. حدود ساعت ۳/۲۰ دقیقه زنگ می‌زنن. می‌پرسن: «منزل سعیدی؟»

می‌گم: «بفرمائین!»

می‌گن: «خانم بفرمائین دم در، بسته‌ای برای شما رسیده.»

وقتی من به در منزل مراجعه می‌کنم، عده‌ای از آقایون، حدود ده نفر، وارد منزل می‌شن؛ به زور، مسلح. و من می‌گم: «به چه مجوزی شماها به منزل می‌آیین؟»

می‌گن: «اومدیم سعیدی رو ببریم.»

گفتم: «ایشون ساعت ۹ صبح از منزل رفته‌ن مراجعت نکرده‌ن و من نگران‌شونم. منتظرشون هستم.»

اسلحه رو می‌ذارن تو سینه من، منو میندازن و می‌گن: «برو کنار.» و خیلی توهین، خیلی توهین.

وارد منزل می‌شن. من بودم، دخترم، و نوه پنج ساله‌م. تمام اتاقا رو می‌گردن و باز، هرچه شدیدتر توهین می‌کنن. و من هرچی می‌گم: «آخه برای چی؟» به من جوابی نمی‌دن. بعد می‌گم: «آخه علتش چیه؟» کاغذی رو درمی‌آره که درست نمی‌ذاره من بخونم حتی. هم خودم می‌لرزم و اینتم

کاغذو حرکت می‌ده. فقط من تنها در کاغذ دیدم نوشته اداره منکرات و تاریخ اردیبهشت ماه ۷۲. و اسمی اصلاً از سعیدی در این کاغذ نبوده. هرچی نگاه می‌کنم، اسمی از ایشان نیست. گفتم: «آخه برای چی شما اومدید؟»

می‌گم: «ما اومدیم ایشانو دستگیر کنیم.»

«نیست توی خون.» و شونه‌های منو می‌گیره حرکت می‌ده: «تو اینو از کجا قرار دادی؟»

می‌گم: «صبح از خون رفته و مراجعه نکرده.»

و الان درست هشت روز تمامه ایشان دستگیر شده. و بعد، بیست و شش ساعت، بیست و هفت ساعت این آقایون در اینجا بودن؛ در منزل. تلفاتنا کشیده، هیچ نوع خبر. بعد هی التماس می‌کنم که: «... ایشان، من از ایشان خبری ندارم.»

بعد برمی‌گردن می‌گن: «بله! ایشان پیش ماست. نگران نباشید!»

خانم سعیدی در مورد مشکلاتی که همسرش سعیدی سیرجانی، در زمینه انتشار آثارش با آن مواجه بوده، اینگونه توضیح داد:

«نویسنده بود. کارش، تحقیقی و نوشتن بوده. خوب، این، جلوشو گرفته بودن. چاپ نمی‌شده. هر وقت باهاش می‌نشستم، خودمون بودیم، تنها، من می‌دیدم چقدر زجر می‌کشه و چقدر در رنج و عذاب. ناراحت بود از این، که خوب، به هر حال، کسی که کارش، برنامش فقط نوشته، کار دیگه‌ای نداره، گوشه خون نشسته، و نمی‌تونه، کتاباش وقتی چاپ نمی‌شده، جوابی‌ام به ایشان نمی‌دن. نامه‌ای نوشته بود برای تمام آقایون، که: «این آخه علتش چیه؟» و جوابی نگرفته بود ایشان.»

خانم سعیدی تاکید کرد که با وجود درج مطالب کوتاهی در روزنامه‌ها در مورد دستگیری سعیدی سیرجانی در رابطه با مواد مخدر و شیرویات الکلی، مقامات کاملاً در این مورد سکوت کرده‌اند، و این امر باعث نگرانی عمیق خانواده سعیدی شده است: «من مطمئن هستم اوتقدر سعیدی، یعنی به اندازه کافی دانش داره که از حقوق حقه خودش می‌تونه دفاع کنه. من فقط تاکید می‌کنم که نگران سلامتی ایشان هستم، و هیچ جام دسترسی، یعنی هیچ کاری نمی‌تونم بکنم. فقط می‌خوام منو از نگرانی دربیارن. مطمئن بشم که ایشان سلامته. من نمی‌خوام بدونم ایشان کجاست و چه می‌کنه. درست که حق من هست بدونم، و ملاقاتی داشته باشم، منتها فقط می‌خوام از سلامتی ایشان آگاه بشم و از نگرانی بیرون بیام.»